

المکرهات ما یکره شرک ذک من کرامات الله تعالی و اعلموا ان القرب احلوها و مرها حلوها
 و الاکتفاء فی الاجتهاد و القابض من بنانها و النقی من شیخ وها و قبل لحدت پس بسی مناققان و مردم
 تخفیف انسان بتکرر قسب اکثرت را بر سعادت ابدی اختیار کرده پراکنده شدند و اعلیت و قربان و خواص اصحاب
 اکثرت که تقوی اسان و یقین از عاسیان مناز بود و انکار نمودند و گفتند ما ان تو سفاقت نی نیایم و عسکین موافق کرد و مرا خیر
 تر از عسکین موافق کرده بد رسید با چیزی که بخو خود رسید و در حزن و اندوه و غمت و بد با تو شیر کج و من بنایت نتر و کیم یک کج
 استودی خدا باشد هر گاه با تو باشیم من قر حنیب ارا منوط بخدمت تو میدایم پس حضرت از استبان فرمود چون بر خود
 قرار دادید آنچه بر خود قرار داده ام پس باینکه هر آینه حق تعالی منازل شدی و درجات رفیع را فی کشید مگر کسیکه در راه او
 تمکن مکاره عظیمه شده بود و در بدایت که خدا اگر چه مناز کرده بود مردم و مزرگان مارا بگر اما شکسه سهل میشود بر من بسبب آن تحمل
 و برداشت لقب مکرهات اما هر آینه ایک از برای شما جزوی زانست و بد ایند که بخ و دشیرین دنیا فانی نظر بر باقی نمایند
 خواست که کسی بند و بیدار شود و اکاهی در روز اخره است پس فایز و رستگار کسی است که در اخرت فایز و رستگار شود
 و شقی و بد بخت کسی است که یغم باقی اخرت را بطع و مینای نینه از دست بد و در روز قیامت ناب و خاسر کرد و تا اخر حدیث
 و قبل الحمد ان بشر الحضری فی نلت الحمال قد اسر انک شعر التری فقال عند الله احسبه و نفسی
 فسمع الحسین قوله فقال رحمتك الله انت فی حسی من سعیتی فاعمل فی نکال انک فقال کلتنی السباع
 حیوان فارتک قال فاعط انک هذه الاثواب الی و دستیعین بها فی نداء احیه فاعطاء
 عنده الثواب قیمتها الفادینا و دران منب بجه بن بشیر حسنی گفته که بر ایند پسر ترا در سرحد و اسپر کرده پس آن
 سعادتمند گفت که با داش و عوسن جان او جان خود از او فرستاده جانها میخواستیم چون حضرت امام حسین استقام بن عمن را شنید
 که حنه اش را رحمت گفته ترا ایات میدهم و عرض میکردانم که بروی و فرزند خود را از قید سیری ما کنی بس آن سعادت شد گفت
 که درندگان مرا زنده بخورند اگر از تو جدا شوم پس حضرت فرمود که این پارچه را به پسر خود بده تا اعانت جوید بعنت این پارچه در
 روی برادر خود پس حضرت او را پنج پارچه که بزرگ و بناری ارزیدند عطا نمود ان الحسین علیه السلام امر الحفزة

حضرت حول العسكر شبه الخلد و امر بحشيت حطباً و ارسل علياً اليه فطلب من فارس
 و عشرين رجلاً ليستقوا الماء و هم على رجل شديد ثم قال عليه السلام لا صحابه توموا فانه لو
 من الماء يكن اخرجنا ذلماً و توموا و اغسلوا ثيابكم لتكون الكفا فكم و برستك حضرت امام حسين عليه السلام
 علم بخدمه خندق نويس کرده شد و فرمود تا اين زمين بجز ملك کرده شد و فرزند خود علي اکبر را در بين خود غنچه و سلسله
 نون نجاف از اصحاب خود فرمود که چون اي غواص کجاست دريا حارب غواصي نموده در ايد ارباب کف آورده صحیح و سالم
 معرفه نقاب که دست سراسر افتاد حضرت سيد الشهدا فاس آل عبا حاضر کرده بر خيزد پس اب کوزند اين اب اخبر آل
 و ترش اينادي شما خواب بود و شو سازند مثل مايند و با مهاي خود را بشويمه که اين جامه کفنهاي شما خواب بود و ترش
 عن علي بن الحسين عليهما السلام انه قال لما كانت الليلة التي قتل الحسين في حنينها قام في احد
 فقل عليه السلام ان هولا عم يريد و بي در نده و او قتلوني لم يصلوا اليكم فانما هي و امستم
 في صل فانكم اصبحتم معي نلتهم فقلوا لا اخذ لك دلائل الحتام العيش بعدك فقال عليه السلام
 انما تقتلون فلكم حتى لا يقلت منكم احد و از حضرت امام زين العابدين فخر الساجد بن علي ابن الحسين عليهما السلام
 منقول است که آنحضرت فرمود که چون شسي رسيد که حضرت امام حسين در صبح ان بر چه شهادت فايته کرديد در بيان صحابه
 برخواست و فرمود که اين گروه قتل ما دارند شما و چون مر القصر هذا هند رسا نند تا بعد شما نخواهد کرديد و پشنتابي روايه شود خود
 از بخا دور کند و شتابي و شمارا اجازت بدهم و مر عرض ميگردانم پس بر سينک شما اکبر با صبح کرديد همه شما بر چه شهادت
 بر سيد و مقتول بيگرديد پس آن سعادت مندان عرض کردند که از حضرت و يار سبه تو دست بر نهدارم برادر پيمان نرفه فوج نجاف
 پيکناريم کوارا بکنيم و زندگي را بعد چون تو امانی و بال جان بي شمارم و شهادت ما در حضرت و ياري تو سعادت دارين
 بي بنداريم پس حضرت عليه السلام و انجيت فرمود که هر آنچه به شما گفته خواهد شد و برک مفاجات از شما کسی نخواهد بود
 در ادي عنه عليه السلام انه قال كنت مع الحسين الليلة التي قتل فيها فقالت لاصحابه
 هذا الليل فاحذروا حنة فان القصر انما يريد و نسي و لو قتل في لم يلفقوا اليكم و انتم في جبل

وسعته فاعوا والله لا يكون هبل ابا فقال انكم تفتلون عند اكلكم ولا يفلت منكم رجل قالوا الحمد لله انهم شرفنا باقتل معلى ونزلوا اخضر عليه السلام وانجحت شقوس بست که انکتاب فرمود که خود در شبی که بخت در صبح آن بر وجه شهادت فایز کردید بودم پس حضرت ارا صاحب خود فرمود که این شب تاریک است پس بگریه اورا در سر و در آن پرده بودم پس بر سبکه قوم خائف ارا دره ما دارند و چون مرا خواهند کشت انقذت بطرف شما نخواهند کرد و شمارا جازمان پس عرض کردند بخدا سوگند این هرگز نخواهد شد که من ترا در نرغذ فوج اهدا گذارم دست از دستت بردارم پس فرمود که برآیند شما فردا کشته نخواهد شد و از سوت خود کسی از شما نخواهد مرد گفتند چه دستا بش میگویم خدای را که مشرف کرد ایندرا بکشته شدن با تو شمر عافقال لهم ارا نعواد سکرم والنظر واجعلوا ينظرون اری مواصنعم و منالهم من الجنة وهو يقول هذا منزل لك يا فلان مكان الرجل يستقبل الرماح والسيوف يصل الى صدره وجهه يصل الى منزله في الجنة بعد ان حضرت سید شهید دست بدعا بدرگاه حق تعالی برواقت و اوصای خود فرمود که سر پای خود را بلند بکنید و مراتب خود را ببینید پس آنها بیدین مراتب خود متوجه شدند مکانهای خود و مراتب خود را دیدند و حضرت ملاحظ فرمودند و حضرت هر یک ایشان میداد که این مکان تست ای فلان و این مکان تست ای فلان پس ازین جهت اصحاب اخضر نیز با او همیشه ارا بینه و روی خود میکردند تا بنزد او از که درات جسمانی و صدقات این جهان فانی کجاست یا فیه در بهشت ترین مراتب خود فایز کردند و بگوید لعین بکنار شوند و عنه عليه السلام انه قال الى جالس في ظلك الليلة قتل الى فصحتها وعندى عمتى راينى ثم رضى اذا اعتزل الى فحيا له وعندك جوبن بيلان سولى الى ذر الغفارى وهو يلج سيفه ويصله والى بقول يا دهر فلك خليل كم لك بالاشرا والاصيل الايمان فاعادها مرتين او ثلثا عنى فهمها وعلمت انما دهنفنى الجرة فرودتها ولزمت السكون وعلمت ان بلاء قد نزل واز اخضرت عليه السلام وانجحت مقول بست فرمود که من در شبی که والد بزرگوار من در صبح آن شهید کرده شده شسته بودم و نزد من عمه زینب عمار راى مای بود حاضر بود که پدر من در حین خود تشریف برده و نزد او بودم علامه زکریا کرده ابی زرغفان به نودان علامه شمشیر

نوزاد درست میگردد و مصقل می نمود و والد می فرمود که ای روزگار با ما بسد ارافت با در بر تو که هرگز وفا نکردی هیچ دوست
 ای چسبیدار دروستان و طالبان و صاحبان اوروی و سچکس و بدل را ضعیف میشوی بازگشته به سوی حسد و نه جلیس نهینت و تمام
 مایات را بر زبان جاری فرمود و در دست به بارانرا عاده نموده تا مطلبان را فهمیدم و چیزی را که آنحضرت از خواندن این آیات
 اراده کرده دانستم پس از کثرت رقت اشک در گلویم من گره شده و حال بر من متغیر شده لیکن از برای اصطحاب زبان صبر کردم
 و صبر نمودم و خاموشی را لازم گرفتم و دانستم که بیه نازل شده و اذیت فرود آمده و انسرورتن بشهادت داده و اما عمتی
 فلما سمعت هی امره و مرشبان العناء الوقه و الجزع فلقد نزلت نفسها ان وثقت علیها
 و هی حاسرة حتی انتهت الیه و قالت و انکلام و لیت الموت اعد منی الحیوة الیوم مر ماتت اعی اطمه
 و الی علی و اخی الحسن ما خلفه الماصی و شمال الباقی و لیکن عمتی من زینب پس هرگاه شنید چیزی را که من شنیدم
 و او زن است و از نشان زن رقت بر بی تاب است پس در خود نماند و از جای خود بر حست و سرعریان چادر کشان بگرفت
 بر او خود روبرو نزد آنحضرت رسید و گفت که و او یلا کاش امروز شربت مرگ می چشیدم و از مخالفت رادرتو نمیدیدم بوم
 امیرالمومنین شنیده شد و مادرم فاطمه زهرا از دنیا مفارقت کرد و برادر من حسن مجتبی زهرا هسلجا هلاک شد و تو اکنون یاد
 رفتگان و پشت پناه بازماندگان هستی و ما را از خود نا امید میکنی ای نام و نشان بزرگان و غمخواران باقی ماندگان
 فنظر الیها الحسن علیه السلام و قال لها یا اختیه لا یلد هب حمله و تفرقت عینا بالاموع و قال
 لو ترک الفطالنا من فطالت یا و یلنا ان تعصب لنفسنا اغتصابا فذلک اقروح لظنی و اشد علی نفسی
 ثم بطمت وجهها رهوت الی حیها و شفقت و خر منشیه علیها پس حضرت امام حسین علیه السلام بطرف او
 نظر کرد و از او گفت که ای خواهر با جان برابر علم و بردباری پیشه خود گردان و شطان را بر خود تسلط ده و بر قضای حق تسلط
 صبر کن و از اضطراب پرورگیان سرا پرده عظمت قطرات اشک خوئی از دیده حقیقت بین بارید و فرمود که اگر می گذاشتند
 مرا با سزاحت خود را بیکدی نمی نسزدیم پس حضرت زینب خاتون فرمود که این بیشتر دلم را بمرح و دجامم را مقروح میکرد اند
 که راه چاه از تو مستقطع گردیده و بضرورت شربت ناکوار مرگ را بینوشی و ما را غریب و یکس و تنها در میان اهل نفاق و شقاق

اینکند ای بعد از آن سرکوفتی شد دستهای خود را از طب پانچا بفرود فرود در و را خراشید و اگر جان خود را چاک کرد و دستش
 بر زمین نهد و نظام علیه الحیر و منصب علی وجهها الماء و قال لها یا اختاه الفی الله و تعتری بعد الله
 و اعلى اهل الارض موتون و اهل السماء لا یبقون و ان کل شیء هالک الا وجه الله تعالی که
 خلق الخلق و یعودون و هو فرد و حده الی خیر منی ولی و لکل مسلم بر رسول الله اسوة فخرهاها
 بهذا و نحوه و قال لها یا اختاه یا فی جنبه افسمت عليك فابری قسی لا تشفی علی حییا ولا
 تخشی علی وجهها و لا تدعی علی بالویل و التوبان اذا انا هلکت ثم جاء بها اجلسها عندی من نزلت انما
 علی السلام نزل و آید اب پرورش بر تخت و چون موش آمد فرمود که ای خواهر من از خدا بترس و بفضای ای را سنی باش و صبر و شکیبا
 کن و خیال فرمای که بر آینه تمام باشنده کان روی زمین خواهند مرد و اهل آسمان باقی خواهند بود و بدستی که بد چیز در سر من
 فنا و زوال است سوای وجه ایزد تعالی و لایزال که تمام مخلوقات را بقدرت و توانی خود و از کم مردم مینفتند و آید و در خواهر شکیبا
 و محشر خواهد کرد ایند و آن حد ایکتا و تنها است چه دم بهتر از من بود و ما درم از من بهتر بود و ویرام از من بهتر بود و در هیچ ای
 اسلام را پس بجز خدا پیردی است پس حضرت خواهر محترم خود را نکین نسبی و علم بصبر و شکیبایی اینس این کلمات سوخو
 فرمود که ای خواهر من ترا آستم بیدم این قسم تمام او فاکن چون او که از آن پاره نیست در باره من جاری شود که گریبان بر من
 پاک کنی و در بد من خراششی و زیاده و زاری بر من کنی این کلمات و تشفی بتکین حضرت زینب را آید و نرسد از آن
 ثم خرج الی اصحابه فامرهم ان یقرب بعضهم یتوکلون من بعض و ان یدخلوا اصحاب بعضها
 فی بعض و ان یبکوا من البیوت فیقبل القوم فی وجه واحد البیوت من و انهم و انهم و انهم
 و عرشا یلهم قد حفت بهم الا الوجه الذی یتوکلون منه عدوهم و رجع علیه السلام الی اصحابه
 فقام یدک کلها یصلی و یتستفر و یدعو و یتضرع و قام اصحابه کذلک یصلون و یدعون
 و یتستفرون و بعد از آن رو با صحاب خود آورد و فرمود و یا ایمنهای مورد قرب که کردید و اینها بی بعضی نبیند را
 در جلوس و اینی بکنند تا راه آمد و شد از در میان آنها مسدود کرد و در ریحهاش خود را بکنند تا سترجه قوم اشرا از یکطرف نهند

و خاینا پس اینها باشد و در راست اینها و از پس اینها و بر آینه احاطه کرده باشد خیمه حضرت یحیی ای آنها که انجمن است که می آید
 ایشان را از انجمن دشمن ایشان و حضرت این را فرمود بطرف خیمه خود اجبت نمود پس نام شب اچا نمود و به سینه
 و طلب مرزش بی نور قال المستبد راه رجات الحسین و اصحابه تلك الليلة و اللهم زدنا كذا و كذا
 ما بین ما کج و ساجد و قایم و قاعد فعبیر الیه فقلت الليلة من عبیر عمر بن عبد المنعم ایشان و تلتون
 راجلا فما كان العداة امر الحسین علیه بفسطاطه فضرب و اسر خلفه و منها مسك كثير جعل منها لوزة ثم
 دخل ليطلي سيد رتني علم الهدی فرموده که تسبیح و تهنیت دو عا و استغفار از شکر سعادت ایشان مقتدای بود و همه حالات
 و عبادت حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب سعادت ماب انحضرت علیه السلام و التهنیت بوجه صدای زبوران می بود و تمام
 بتضرع و ساجد بدرگاه قاصی الحاجات در میان رکوع و سجود و قیام و جلوس بسر برد و این برکت دعای انحضرت درین
 دو سعادت مند از شکر شقاوت اثر عمر سه بدینا جدا شده یعنی شکر قبل ان امام جلیل شدند و چون صبح شد حضرت
 امام حسین علیه السلام برای استاده کردن خیمه ارشاد فرمود پس استاده کرده نشد و حکم کرده که در آن مشک بسیار بود پس
 در آن نوره طیار کرده بعد از آن در آن خیمه از برای نوزه کشیدن تشریف آورد و نودی ان بود بر الجحشیر الحمد لله
 و عبد الرحمن بن عبد الله الاضخاری و قضا علی القسطاط لیطلیا بعد و علیه السلام من جعل بود حصا
 عبد الرحمن و بقول یا مریو اتصلک ما هلا ساعة باطل منقول است که بر این پیرین حصیر عدانی و عبدالرحمن
 بن عبه التدا الاضخاری بر دروازه خیمه ایستادند تا بعد فارغ شدن انحضرت علیه السلام و التهنیت نوزه کشند پس بر سر نواج
 یا سبه الرحمن شروع کرد و او گفت که ای بر آری خنده یسلی نیست این وقت و وقت غننه و باطل فقال بود لطف علم
 قوی اننی ما اجبت الباطل كهلا ولا هولاء القوم یا سبیاننا لعاجلهم ساعة ثم لانی حور العین
 پس بر سر گفت که بر آینه قوم ما خوب میدانند که بر آینه من دوست یسلی استم باطل رانه در حالت پیری و جوانی و خردم این را
 که از برای بشارت امریکه بطرف ان روانه شونده ایم پس کجا سو کند که بشت آن بشارت که اینک عاقبات فایم این گروه را
 بشمشیر ای خود و با ایشان ساعتی کارزار بکنیم بعد از آن شهید شده معانف حور العین فایم و قال الضحاک ابر
 کما

ومرت بنا جبل ابراهيم بن سنانا وحبنا عليه السلام ليقوم فلاحهم. الذن من كفر واما على لهم
 خيرا تفنهم انما بقتلى لهم ليزدادوا انما ولهم عذاب مهين. ومان الله ليدن المؤمنون على
 ما انتم عليه حتى يميز الجنت من الطيب وضحك ان عبده گفته دشك عمر بن سعد براي مرست بر ما كه شست
 و بزنده مذت امام حسين عليه السلام را تا وقتي كه فرمود كه كان ببركه ما سعتي كه داده ايم كافران را بهتر باشد از براي نشان
 ما بهت فزاديم ايشانرا كه براي انكه زياده كه دشكند كفاره خود را از براي ايشان است بذاتي حوا كه كنده و بنود خدا كه مبتلا سازد
 بر كين ز در بايكه بشما نازل است مگر كند هذا عشت. از طيب منها من تلك الجبل رجل يا قال له عبد الله ابن
 سمير و كان مصحفا كان تجاعا بطلافا رسا متر يفا فانا لكا فعال حور باب الكعبه الطيبون صبوا
 بكم فقال حور باب الله يا فاسق انت جعلك الله من الطيبين قال له من انت وملك قال بريد
 بن حصين فشا با پس كهات حضرت را دعوي سپوده كه وسخه از لشك عمر بن سعد كه اورا عبد الله بن سمره كوشيد
 ر چون و سواي و لير و جبري و خوشتر بود ه زبان درازي نموده از راه سخن گفت كه منم قسم صا كه كعبه پا كان نبرد او را خدا
 بسبب ما پس بر برين حيرت كه ابي فاسق ترا خواهد كرد و اسيد خدا از طيبين آن چيما پرسيه كه تو كيستي و اي بر تو گفت
 من بر برين حيرت پس برود با خود تا دشنام دادند و في المناقب فلما كان وقت السحر خلق الحسين عليه السلام
 براسه خفته ثم استيفظ فقال العلون ما رأيت في منامي الساعة فقالوا وما الدين يا رب
 يا رسول الله فقال كان كلابا قد شدت على لشهشي ديتها كلب القعر را بته اسسه
 ها على و اطن ان الذي يتولى قتلى رجل ابوص من بين هو الامم القوم و در كتاب مناقب مذكور است
 كه چون وقت شمر شد حضرت امام حسين السلام خرابي در ربه و بعد از ان كه ريان از خواب بيدار شده فرمود كه آيا سيدانند كه يك
 چه خواب ديده ام پس عرض كردند بيان فرما چه خواب ديدي اي فرزند رسول خدا پس حضرت فرمود و ديده ام كه سكي چند بن
 سلكه كردند تا بگذرد مراد دوران ميان سكي ابق بود كه زياده از ديگر ان بر من عمدي نبود كان دارم كه هر آينه كسيكه ستوجه
 نقل من شود مردی بر دوس از ميان اين قوم باشد نظر ايت بعد ذلك جدي رسول و معه جماعه

بهو يقول يا بنى انت شهيد آل محمد وقد استبشرتك اهل السموات اهل الارض الا على ذلك
 ان طاراك عندى اللينة عجل الا توخر رجال ملك قد نزل من السماء نياخذ دمك فى قمار و راحة
 انضرا عن هذا ما رايت و قد لفت الامر و افسد العمل من هذه الدنيا لا استك فى ذلك پس و یرم بعد این
 خود حضرت سوخت صلوات اللہ علیہ کہ جماعتی از ملائکہ واجباً نزد آمدند و بسدم من فرمود کہ ای فرزند کرامی توی شهیدان
 دیر آیند با من تو اهل سما نهاد مقدسان ملا و علی شود و یافت برای استقبال آمده اند و نظر روح مقدس توی کشند پس باید
 کہ امشب و طار تو نزد ما باشد شبالی ندانما چیر کن کہ این فرشته است که ایک اسماں فرود آمده است کہ چون نزد چید
 شوی خون ترا در شیشه سیر کند و پستمان بر ویلش عین است خواب ما و بر این امر شهادت نزدیک رسیده در حلت
 ما از دنیا قریب کردیده درین شکی نیست فی شهادة اما مرا لسعد رسید الشهدا و شهادة و لدہ و اخوتہ
 و موالیہ و خلصانہ صلوات اللہ و سلامہ علیہ و رضوان اللہ علیہم و اللہ صرصرع الحسین
 یسکب الدمع اجفان و یخلب الصباغ و یمنزل الاخرن و یلهب یفوان الموحدة فی کباد ذوی
 الایمان ان ضلی است در بیان شهادت میشود سعیدان و سردار شهیدان و شهادت در زمان و سرداران
 و دوستان و فاضلان او صلوات خدا و سلام او بر دو روحوان خدا بر اسماں و اقارب او کذا سوکنده شهادت حضرت
 امام سین علیه السلام از تر با میریزد و خواب چشم زخم کان می برد و غبار را در میان می آرد و آتش غم و غمته را
 در دلهای مومنان مشتعل میسازد کف الا و جسر رجال الذریة النبویة یخنها محضویة و ابتلا حها
 علی السری سلویة و مخدرات حرارها سبایا منھویہ سبط التی بالعرع انزال عن القلب
 کل غراع فیاعین جودی بالدموع فقد بکی السماء بالدماع چگونه این حال باشد کہ تمامی مردان
 عشرت رسوکنند در خون خود خضاب کرده اند و جسمهای درختشان ایشان بر یک گرم عریان و بی رینه افتاده اند و یرم
 کیان سراپرده عصمت مفید و غارت کرده اند و شهادت گاه فرزند پیرمیرند او در مکان خالی از آب و گیاه فراموش که چشم
 از دلهای رنج و بلا ناپس ای چشم اشکهای خوین بیار که بر آمده اسماں بر آن حضرت بجز آن گریان شده است و وی حضرت

الحسین بن علی بن ابی طالب با اسناد صحیح عبد الله علیه السلام قال ان الحسین بن علی صلی الله علیه و آله
یوم اربعیناً نوح قال ابتهد انه قد اذن ان یحکما یاتوم فالتقوا لله فاصبروا وابتغوا لیسیرة ربه یرزقوهم
شهادت خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در روز شنبان صبح آن روز شوم طلوع شد بر آئینه حضرت سید الشهدا
علی بن ابی طالب علیه السلام فاطمه زهرا با سبب خود نماز با خدا دادا کرد و بعد از نماز رو کباب صحاب سعادت ماب خود آورد و در
نیمه شب که نماز شبانه شهادت تمام کرد دیده و ابل بر سر رسیده این بر کنیز دکان خدا از خدا بفرستید و بعد نماز تا سبانه
شهادت بپوش کردید و مشقت و مذات و تپانی فانی را می یابید و صبح عمر سعد العنود فاقتل فیهم معه
مرا جمع دکان علی مینه عمر و بن الحجاج و علی میسران شهر بن ذوالجوشن و علی الخلیل عمره بن قیس
و علی التوجه اله شیت هر سه و اعطی ثمانه درمید اولاه ذکان ذلک الیوم یوم الجمعة و بیل یوم السبت
ذکانوا ینما روی عن الصادق علیه السلام قلین الفواقذ هو اعلی ما ناکه السموات یتظنن سه
و تنشق الارض و تخر الجبال هذا چون صبح شد عمر بن سعد پیشوای اهل عناد متوجه شکر قلیل ان امام علی
بن ابی طالب بسیار و لشکر شما که همراه ان به کردار زار کوفه و شام بودند گردید و بر سینه شکر شقاوت اثر حجاج ابر
سیره شمر دنی الجوشن مقرر کرد دانه و سه کرده سواران عمرو بن قیس و سر کرده باده کان سیت بن ربیع را
و علم شکر شقاوت اثر را بدید غلام آزاد کرده خود داد و بلا و ایت حضرت صادق علیه السلام سنی هزار اثر بودند
و ارادون امری بودند که آسمان ازان بشکافتد زمین شق شود و کوهها ریزه ریزه فلما شاهد الحسین
فبا لهم و اقل امهم نجبا عنوا علی الله و علی رسوله را کب ناقته و قبل فرسه و اقل الخو القوم
انی نذیر اصحابه و دین یدیه بریر بن خضیر فقال له الحسین عم کلم القوم فتقدم کلهم
و وعظ فلم یستمعوا و ذکروا فلم یستمعوا فجعلوا یرسویده بالسها مر پس هر گاه حضرت امام حسین
بن ابی طالب و جرات نمودن انهار از راه بغاوت و ناقه مایه خدا در رسول مشاهده نمود و بر ناقه خود و بعضی کوبند
به بر اسپ خود سوار گردید و پیش او بریر بن حصر بوده پیش حضرت امام حسین علیه السلام از و فرود

که این قوم خدا بجای آنکه کینه از او نداشتند و با او بیگانه نبودند و پیش از آنکه
 پس منقطع نشدند و شروع به سیران از بیانی نمودند و گفتند ما را حسین حتی زلف با نداء القوم فحبل نظر الی صغیرتهم کان
 تسبیح نظر الی سجد و اقفاف صنادید الکوفه فقال علیه السلام ما اهل الله الذي خلقه الدنيا جعلها
 دار فناء وزوال متصرفه باهلها حال بعد حال فالعز و بر من عرفه و الشقی مر فبینه فلا تکر
 هذا الدنيا فانها قطع راجع من ما کن الیهما و تحب طمع من طمع فیها پس حضرت امام زین العابدین علیه
 السلام متوجه قوم جفاکار و منافقان مدار کردید و مقابل آنها ایستاد چون و نظر بطرف صفای ایشان کرد و بچو فوج خود
 می نمودند و مثل سیلابی بودند و نظر بطرف این معبد بنا نمودند و مالیکه این سجاد و رسیان روسای کوفه ایستاده بودند پس حضرت
 این خطبه اش فرمود و گفت بیع حمد و سپاس ثابت است و خداوند میرا که افرید دنیا را پس گردانید از احوالی دنیا و زوال و
 گردانید از احوالی فرار و استقلال و کردید اندام معرفت کننده با اهل دنیا کفایتی را بعد کفایتی یعنی کافیه غنی را نقد میکردند و کافیه فقیر
 بر سر بر شاهی می نشاند پس خود و فریب خورده کی هست که از دبارنی حوزد و شقی و بد بخت کسی است که شبنم و مفتون او کرد و پس
 فریب و بازی ندید شمار این دنیا با عذار به سبک دین طبع میکند امید رسیدن خود را و اما امید و فانی میکند و طبع طبع کننده کان
 حوزد و ارا که قد اجتمعتم علی امر قد اسخطتم الله منه علیکم و اعرض بوجهه الکریم عنکم و اهل بکر بغمته
 و جنبکم رحمة نعم الرب ربنا و بش العبد استمر اقرهم بالطاعة و اتمم بالرسول محمد صلی الله علیه و آله
 ثم انحرز حطم الی ذریعته و عترته فزید و ن قلهم بقدا استخوذ علیکم الشیطان فانسا لم ذکر الله
 العظیم و بی بیتم شما را که بر این جمع شده اید بر امر عظیمی که خدا را از آن چشم آورده اید و غضب او را متوجه خود کرده اید و آید
 و عذاب خود را متوجه شما ساخته از دست خود از شما را بر کمران و دور انداخته پس نیکو پروردگار رحمت پروردگار را بد بخت
 شما اول اقرار بفرمان برداری و اطاعت کردید و ایمان بر سپید او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آوردید اکنون این اجنبه شقاوت
 برده رو بفرزند ان و مکر و شکنج ای ایستد و بخوابید که این را اقل نمائید بر این شیطان بر شما غالب کرده و یاد خدا
 بزرگ از خدا شما محو کرده اید فتنالکم و لما تریک و ن انا لله و انا الیه راجعون هو الامم قوم

کفر و بعد ایما بهم بعد اللوم و العقابین فقال عمر و طعام کلوه فانہ ابیہ لوقف فیکم هذا يوما
 جدیدا لما اقطع و لم نعصر و نقد شمر فقال ما حسین هبل الذی تقول انهمنا حتی بعسهم منکم
 کردانند حسد از زبان پساکی بابر شما براراده شما بر اینده بیع و تقادیم هزاره بر آنچه بطرف اوست و جمع و بازگشت بار
 این کرده قومی هستند که بعد اسلام و ایمان کافر شدند و مرتد فبیرا کردند نه این عذاب در آن است از برای جفا کاران و نیست
 مقام تو بجز برای ایشان پس سمر بن عدکانت و بی بر شما بزرگشکو گنبد از جواب دید و خاشاکش کرد و ایند از برای او پس بر
 خود بست یعنی مثل دلد بزرگوار خود بیفح و گویا هست اگر راسته در میان شما روزی کامل مرکز ساکت نخواهد شد و هرگز عا جز کواشده
 پس شمر و یاجوجن پیش آمد و گفت ای حسین چیست ایکنه میگوی ما یعنی ما نعیم فقال علیه السلاہ اقول لقول الله
 ربکم ولا تقتلونی فانه لا یحل بکم قتلی ولا استهلاک حرمتی فانی ائمت منکم و حدی قتل
 نواحیه بلیکم و اعلاه قد بلکم فی بلبلکم الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة فاصیدتمونی
 بما اقول وهو الحق والله ما ائمت کن بائد علمت ان الله ائمت علیه اهله پس حضرت امام حسین علیه السلام
 فرموده سیکویم که بر سبب حدای را که پروردگار شما است و مراقتش فغانی پس بدستیکه شان این است که نور پیری ما شما را
 جایز نیست و نه بگس حرمت ما شما در دست است زیرا که من فرزند دختر پسر شما هستم و جد من حضرت خدیجه زوجه پسر
 شما است شاید کلام نبی شما بشمار سیده باشد که حسن و حسین سرداران جوانان اهل بشت اند پس اگر تقصیرتی ما میکند
 راست میداند بجز سیکویم و آن حق است بجز ما سوکنده هرگز دروغ غفتم از روزیکه داشتیم خدا عذاب میکند بر دروغ
 اهل انرا و ان کنتمونی فان فیکم من اسباب التوبه ایچرکم اسالوا بر عبد الله الا انصاری علیها
 الحدیثی و سهل بن سعد الساعدی و زید بن اسلم و النضر بن مالک یحیی و کما بهم سمعوا
 هذه المقالة من رسول الله صلی الله علیه و آله لی و لآخی اما فی هذا حذرکم عن سفک
 دمی و اکبر و در نیده اید و کذب مای کیند پس بدستیکه در میان شما کسی نیست که اگر بر سید از اینها جز خواهد داد
 شما را از آن از جابر بن عبد الله انصاری و ابوسعید حدیعی و سهل بن سعد ساعدی و زید بن اسلم و النضر بن مالک

به سپید خیزد و در شعله که بر آینه بنا شده من فوال ای عینه او جن باور حق بر او با آبا این شعرا از خیر
 بازشید و انقال له شاهد من فی الجوش هو بعد الله علی حروف اب کان یلیری لقول فقال له
 حبیب من مظهره و الله الی لا ارا ان بعد الله علی سمعین حرفا و اما اسهد انک حصادق ما قلنا
 ما نقول فقد حبیب الله علی فلان پس شده من روی و مشن است که او عبادت کند تا از او بر و طبره را که در وقت
 چیزی را که سیکوی پس حبیب بن طاهر در آن وقت خداوند سبده من - آینه من کان یکم ترا که عدوت نیکنی خدا را
 بر مینماید و غیره و من گواهی میدهم که هر آینه که است مدی مندی که چه سبده ترا که بر دل تو حجاب از انداخته و
 چیزی نمی بینی و پیدا فی انم قال له حم الحسب فانک فی ما یشر به من حسبکون الی ابن بنت منکم فوالله
 ما بین المشرق و المغرب ابن بنت الی معری ذکاء و لای عنکره و حکم الطلوع فی یقین منکم قتلته
 او مال لکم استهلکه او انصاح من حیا حقه فاخذ و الا یکلونه فنادی علیه السلام مرثیه
 بر بعلی یا حجار بن الحری یا قیس بن الاسبغیا ما یقید من الجحش الم یکتوا الی ان قد امغث
 الثمار و اخضر الحیات و انما تم مر علی احدک محمد بن محمد بعد آنان حضرت امام حسین علیا سلام از آنها فرمود
 که پس اگر در شکی شبیه دارید پس شک بکنید پس من فرزند دختر پیغمبر شما ام پس بگردا سو کند بدست در میان مشرق
 و مغرب فرزند دختر پیغمبر شما سوای من در میان شما لا در غیر شما و ای بر شما ای طلب نجی کند ما را بعد من فیلی
 از شما که من اورا گشتم یا برای مالیکه من انرا ضایع کرد و ایندم یا عیون من حیا حتی داید پس همه خاموشی اختیار کرده
 دل بکلام نخواستند پس حضرت علی السلام و التیمت لغره ذکاء ای شست بن ربی و ای حجاز بن احم و ای قیس بن الاشعث
 و ای یزید بن حراثت ایما نوشتند شما بطرف ما که بر آینه اکنون بسوه و به نیکمی رسیدند و را بنام سر شده یعنی در اینجا
 به سامان طیار است و می آید گم و در یادان و فرجیکه از برای حضرت تو بیتا دارسته اند فقال له قیس بن الاشعث
 ما ندری ما نقول و لکن انزل علی حکم نبی عمک فانهم لم یروا الا ما تحت فقال لهم الحسن علیه
 السلام لا والله لا اعطیکم مدی اعطاهم القابل و لا افرقوا امر العید ثم فادی یا عباد الله الی

عند رب بری در بکرم این تو جمونی اموازی بری در و محمد ص کمل متکیولا یومون بیو مر الحیاب
 شرافت امان رحیمه و در خط یادگار است و لغها واقبلوا یوحفون بلحج پس نسیس بن شمش گفت من
 نمی فهمم که چه میگوید فلن بر حکم از زبان نه در او این است اینها ناپسندیدگیها برای تو بخونر نخواهند کرد و هر
 چیز میرا که دوست میداری پس حضرت با ما در میان بیاید پس هر که بخواهد سوگند دست خود را بشمارد مثل دوزان اینهم
 بود مثل غلامان از شما میگذرد بعد از آن اگر در کاد برندگان خدا آیند من پناه می برم پروردگار خود پروردگار شما
 اگر مرا شک سار خواهد کرد پناه می برم پروردگار خود و کار شما از شما میگذرد ایمان پروردگار و خردارند
 بعد از آن حضرت باقه خود را نشان داد و در آن در میان آن کرد و مخالف متوجه قتل او شده و در فی المناب
 با سنده عن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن الحسن بن ابيه عن عبد الله
 قال لما بعث عمر بن سعد الى محاربة الحسين بن علي ورويتهم مراتبهم واقام الزيات في
 مواضعها فقال لاصحاب القلب اسعوا واحاطوا بالحسين من كل جانب حتى جعلوه مثل
 الخلقه ودر کتاب سابق با سنده خود از عبدالمدین محمد بن سیمان بن عبد القدر بن حسن از پدر و جد خود از عبد الله
 منقول است راوی گفت هرگاه عمر بن سعد به بنی اصبهان حوزد آمده جنگ حضرت امام حسین علیه السلام کرد
 و هر یک را بر تبه آنها مقرو مرتب ساخت و نشانها را بجایگذاشت با بایت بر پا کرد پس از اصحاب گفت که مردان را
 بابت قدم باشید و حضرت امام حسین علیه السلام از هر طرف ترسیدند پس نشانها نشان حضرت را ترسیدند و از هر طرف
 احاطه نمودند و فرج علیه السلام حتی انی الناس فاستنصمهم فابوا ان یصنعوا حتی قال لهم و یلکم
 ما علیکم ان تصنعوا انی فستمعوا قولى و انما ادعواکم الی سبیل الرشاد فمن کان اطاعتی کان
 من المرشدین من عصانی کان من المهلكین و کلکم عاصی لامری غیر مستمع قولى فقد ملئت
 بطونکم من الخیار بطیع علی فلو لکم و یلکم الا تنصفون پس حضرت عیادت تمام حاجت روا شد و مقابل پناه
 بر سپاه آمد و خواست که ایشان ساکت شوند و گوش بدهند و در نی پیشکش نمود پس آن قوم اشرا را از سکوت و استماع

انکار که در این اوقات امام حسین علیه السلام و انجمن از اینانه بود که وای بر شما چه حضرت شما است اگر طرف ما کوشش
و ظاهره باشند و آنچه در شما اگر طرف را در این است پس هر که ایستاد تا بعد از این ما نخواهیم کرد و از زمره صالحان و دینداران
خواهیم بود هر که عیبانی و ناله زانی ما خواهد کرد و زمره لافکاران و فاسقان و کافران معدود خواهد شد و همه شما خلاف امر ما میکنید
و کلام ما را می شنوید زیرا که بر آینه شکبای شما از نقبهای ما امر معلوم است و خدا بر دلبای شما ختم نموده و قوت فهم داد که
از شما زایل نموده که چیزی فی فهمید و ای بر شما چه اگر شش بینید و چراغی شده و قتل امر صاحب عمر بن سعد
بینیم و قالوا الصنوا له فقام الحسين منه قال تبأ لكم استها جماعة و قروها الحين استصرحتمونا و لحن
مقیمین قاصرا حنا که بود پس بگفتند علیا سفاکی فاب و حسن و هشتم علیا نار الفتن جناها
عدوکم و عدو بنا فاجتمعت الباطل علی ذلک لیکم ایام الله لا عدوکم بغير عدل انشور انکم و لا امل اصح
لکم و نه من الحرام من العبدنا انما لو که در سبب نیش نعمت دینیه من من احوال کان منا و لا ان یقتل بها
پس اصحاب عمر بن سعد در میان خود با یکدیگر ملاست که دند کفنه کوش بر آید و کلام او بشنوی پس حضرت امام حسین
علیه السلام برابر الشکر شقاوت انرا ایستاد و فرمود که لعنه بر شما بر ازاب شما ای مو فایان عذار حفا کار ما در حکام
قتولش و اضطراب و دیاری خود طلبید و در وقت حسرتی که در آنی ما با قاتل خود خواند به و چون اجابت شما کردم
و برای دینت و نصرت شما آماده کار از دستگیر بگ بر آید آمدم شمشیر کند بر روی ما کشیده آب و آتش فتند و شاد را در اند
و محنتی بی داشت انرا دشمن شما و دشمن بر روی ما بر آید و خسته و مستعل ساست پس شمع شده و از امام کردید بر سر
دوستان خود و یاری نمودید دشمنان خود را در جنگ دوستان خود از دوستان خود برداشته و به شما خود پرور
بی انکه ایشان در میان شما مدتی نماند کرده باشند بی انکه اسید مرمنی میان داشته باشید بگر مال حرامی چند از دنیا
که در وقت برای مصلحت شما دادند و حکومت باطل که بر آید تا ذی به شما زدن امب و ارب خسته و بی انکه کار به
از ما دور رسد باشد یا که یومی از ما بتما رسیده بایست ففلا لکم الوعلا فاداکو هشتمونا و قو کنتمونا تخم قویا
و السیف لم یشره و الجاش طامر و البرای لم یستقصف و لکن اسر عتم علینا کطیوة الذی باب من قبلنا عظیم

کفی فی الصراحتین علیکم فاعلموا انکم من طوعنا عنیت الامه وشد اذا لخراب وشد الا کتاب وبقیة شیطان
 وعبثته الا فامر وحریم کتاب مطفی السن وقتله اولاد الامنیات ویدی عقره الا صیاء
 وخلق انهار بالنسب ووزی المومنین وصریح ائمه المستور من القاب جعلوا القرون عصین
 وانشتم اذن حرب را شیاعه تعهدون وایا ما لحاذ لون بس چیت شما را وای بر شما که چون از آمدن ما
 کاره و محفوظ شد و ترک ریاری ما موزید بی سبب بقتل ما بیت رسالت کم مبنی و بیعداوتی و کینه نزاعی شکر کن
 ازین هم انتقام بکشیدید و ما آنکه هنوز شمشیر از نیام کشیده نشد و بردلان و نامردان مسلمین هستند و رای استوار شد
 مگر خوف کس بر سر حران لیمان کرد آمدید و ما منند پروا کان بی باکانه خود را بر آتش زدید پس قیج با دروهای شما ای
 بدان است افتراقان احراب و ترک کنندگان کتاب و پیروان شیطان متعصبان زمان و تحریف کنندگان کلام
 و شبه من کنندگان سینه های حضرت رسالت پناهی و کشندگان عترت پیغمبران و هلاک کنندگان ذریت اوصیای پنهان
 در حق کنندگان اولاد زمان بغیر پدران و ابناء دین مومنان و یاری کنندگان دشوایان منافقان و استهزا کنندگان
 ستمهای حضرت رسالت پناهی و کشندگان عترت پیغمبران و هلاک کنندگان ذریت اوصیای ایشان و لاق کنندگان
 اولاد زمان بغیر پدران و ابناء دین مومنان و یاری کنندگان دشوایان منافقان و استهزا کنندگان که داند بود و کلام
 الهی با کذب کفر و بیعتان در ی بر شما و بر دین شما و فرعونان صرب رایاری میکنند و دوستان او را امانت افغان
 ماینده ما ایدت رسالت را خدول و خاسری کرده اند و بقتل پیرسانه اجل و الله الخذل فیکم معر و ف شکست
 علیه و کفر و نوار شه اصوا لکم و فر و حکم و تثبت علیه قلوبکم و غشیت صد و کفر تکلم
 احبت منی سنی الاناصبت و اكله للعاصب الا لعنة الله علی الثالین الذین بنقضوا الامان
 بعد توکیدها و خدا جعلتم الله علیکم کفیلا فانتم و الله هم ای ی خدا سوکنید یو قای و ترک ریاری بر
 پیشوایی دین در میان شما شایع کردید و در ترک دینی شما شد و و ایده و صیغه و کبر شما از از بزرگان خود میسر
 گرفته و در رویهای شما مگر در اسخ کشته و سینه های شما احاطه ساختند و حجاب انداخته پس شما به تر و

شدید بد آید است که است بر آنجا که شکنجه عذاب و سوزناک و اجتناب از آن که سوگند بپاسم و ایمان گردانید و از دستهای شما
 هزار بار و گوید که است پس شما بجز آنکه گمان استیلا ان الذي قد ركب بين اثنين من القلعة والقلعة
 و ههنا ما اخذ الدية الى الله ذلك در سوله و جلد و لطابت و حجو طهرت و انوار حصه و بقی
 ایسه الا توفوا على الميام على مصارع الکلام آگاه باشید که آینه والد الزنا لیسر والد الزنا ابن زیاد به بنا و ما
 متروک گردانیده است و بیان اختیار مرتبه عالییه شهبادت و اختیار خوارگی و مذلت و بیعت و بر کفر سن دلت و حراری را
 کوارانیکم و خاد و مول او ابن الکوار دارد و اباب شهبانی فاحزه و پروردگان و استیجابی طابره و صاحبان و دست و دست
 و سروران بانگ و غیرت مذلتی شما را به شهادت گردانید اختیار میکنند الا قد اعلمت و انذرت الا
 انی زاحف بهذا الاسرة على سلة التناد و خذ له الاحباب ثم انشاء عليه السلام يقول
 فان تهرم فهرامون قد ما وان تهرم فهرم هم مینما و اما ان طینا حبس و لكن منا با و نادو
 احترامی آگاه باشید بر آید من عذره در ظاهر کرد این و محبت هزار بار شما تمام کردم و ترسایدم خدو با باشید ایک
 با هم سامان و قلب عوان باین کرده منبلس برزگان و شهبانی آوریم و پشت از جواد نیکو و انم بعد از آن شهبانی خدو
 بدین مضمون الت کرده و فرمود پس آید به محبت و شکست و هم من شما پس هر بیت و بنده و تنم هستیم و اگر نه بیت
 داده شوم پس کسی هر بیت و غذا نیست و نیست عادت ایشان با بر وی و نام روی و لیکن مرگهای ما در شهبانی و دیگر نیست
 الا نمل اثنتین بعد ما الا کریت ما یب گب الفرس حتی قد در بکم الورا عهد عهد الی ابی عن
 جذی فاجعوا امرکم و شرکاء بکم شمر گید و فی جمیعا فلا تنظرون الی توکلت علی الله سبئی و ما بکم
 ما سر دانه الا هو اخذ بنا صفتها ان رالی علی صراط مستقیم آگاه باشید که در دین با شهادت ما زنده که
 نخواهید کرد مگر زمانی نیست بر سر شما آسیای انتقام بگرد و همه شما مقتول و مذلول کرد و خبر داده است سر این
 پیر بزرگوار من از جد عالمف از من پس در امر خود مستوره با سرکای خود سازید بعد از آن همه شما متوجه ما شوید و سر این
 که بید بر آید من اعتقاد کرده ام بر چند ایگه پروردگار ما و شما است همه جانداران در قبضه قدرت و اختیار است

بر آنچه چه در دکان بر او است است اللهم احسن عهدهم قوا السماع والعبث عليهم سمنن أسنى بوجه
 سلط عليهم غلام بقیف بسقیم کما مصیره ولابد ع فبما حدث لائله بقتله و ضربته بضره
 بتقربى ولا دلیالی و اهلوق و اشیا عی مهتم فانتهم عز و ما دکن بوفا و خذ لوفنا و انت ربنا عیدک
 و کنت و عیدک انبیا و الیک المصیرا حس ان ازایتان باران را و ایشانه از اسباب سال بقدر بتدکن و فخر
 فرزند بقیف را برایشان مسلط کردان تا کاسه ای زیر آن مرگ اینها را بچشاند و اعدای ایشان را بکشد و او را
 بکشتن بدی و بنزد او را بفرستی و انتقام من و دوستان و خویان و شیعیان من از ایشان نخواهد زیاده اگر ایشان مرا فر
 دادند و بوعده های کذب و دروغ مرا طلبیدند و چون رسیدیم مرا نزد دل ساختند و نه یاری رسانندان پر و اخته خدا و عا
 پروردگار ما و بینه است مقدس تو اعتراف تو کل ما سر و نظیر است مراجعت و بازگشت ما شرف قال علیه السلام این
 عمر بن سعید دعا برای عمر بن سعید که در کان کارها هلالا ج... ان باقیه فقال علیه السلام یا عمر ان تفتلنی تزعم ان
 یولیک الذمعی ان الذمعی بلاد الوری و حرجان و الله لا استهنا بک ابد عهدا معهودا فاصنع ما انت
 صانع فانک لا تفرح بعلمای یبیدنا و الاخریة و کانی براسک علی قصبه قد اصیب بالکوفه فترا ما الهی
 و خذ و فله عرسنا بینهم بعد این کلام حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که عیبر سجده است نزد ما و او را بطلب پس و را
 خیزند و آن آه آن کاره بود و نیز است که در برابر آن است آمد تا چاکها است نزد آن حضرت علیه السلام و پشت آمد پس حضرت
 علیه السلام گفت که ای سعید تو مرا قتل خواهی که دو کانه اری که والد الزنا پس ولد الزنا این زیاد بد بنا و ترا عالم بلادی و حرجان تا
 سجده سوگند این امر برای تو گوارا نخواهد کردید و بر او حوز هرگز نخواهی رسید پیران من مرا چنین خبر داده اند پس هر چه خویش
 بکن که بر آید تو بعد از من در دنیا و عقبی هرگز مسرور نخواهی شد و کویا هر آنچه من می چشم درین روزی که سرکش ترا بر سر می
 کرده در کوفه غضب کرده باشند و کودکان بر آن شک بنهند و نشانه خود کرده است فاعتنا ما عمر من کلامه تم
 صرنا بوجهه عنه علیه السلام و نادى با صحابه ما ینتظرون به اجملا و ایا جمعه انما هی اکلته واحد
 ثمان الحسین دعا بفرس رسول الله المرکز فزکبه و عباءه صحابه و کان معه اثنتان و ثلثون کاسا

و امر بچون را جلاد فقال محمد بن اسباب اشنان و ثقات فون را اجلاس مسر به کوبه از قلام سرور کتسم آید و روی خود را
 از آنحضرت بر کرده اند با صحاب از دستها از که چیران مل سکینه و بهت میده به پیشما بجا یکی تملک کنده و در اصحابش از آن
 پیشتر باشند بعد از آن حضرت امام حسین علیه السلام است سوره از اربعه بران سه تنه و اصحاب تبیل بود در آن امام جلیل آراسته
 و اندک در مجموع آنجا طیل و عسک جلیل که همراه آنحضرت بودستی و در سوره تبیل پیاده بودند و محمد بن اسباب گفته که بشما و
 در و پیاده بودند فقال النید و ی عمر الباقی علیه السلام الحمد کانه احسنه و ان لعین فارسا و ما کبه
 را جل و کذا قال ابن رضایان زهد بن الغین فی موهبة الصحابة حیدب و مطاهر فی صبره اصحابه و اعطی
 رایته العمامه و جعل المیوت فی ظهورهم و اطب و القعب الدب کان نزل فی الخندق
 ان تجردت بالنار مخافة ان با توهم مرد و بانهم و سینه ز می عدله است فرموده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 فرمود است که هر آینه اشک قبل آن امام جلیل چهل پنج سوره و صبیحه برده بود عمر بن ابن ناکفته پس حضرت امام حسین علیه السلام
 زهر بن قین را در سینه اش که سعادت اثر و حیب بن سفا هر دو سینه مقدس فرمود علم هدایت بنم را بدست عباس برادر
 خود داد و چهار ابرو پشت خود که دایره و فرمود که در سینه من و فی خندق الفس ز من دست نخل کرده نشسته تا آن گاه فران از پس
 پشت اینها بغارت گری حرم محترم آمدن تا آنکه در روی عن علی ابن الحسین رفع بیدیه و قال اللهم استر
 لغنی و کوب و بجای و کت شد و انتقلی و فی کل امر نزل لی لفة و عدی و از حضرت امام ^{علیه السلام}
 علیه السلام سفول است که آنحضرت فرمود که سرگاه و کت سح سکر سقاات اثر شریعتن آن امام با بقیام کردید حضرت
 دستهای مبارک خود ابرگاه حق جل علا برای دعا سوا ت و فرمود خدا با تو معینه هستی در هر پنج دعا و اسیدگاه ^{استی}
 در هر سخنی و بلاه نور سوا هر افقی و بجای که فرود آمد مرا معتمد و میا کرده است که کرب یضعف منه الفواد
 و یض منه الخیلة و یخذل منه العتد و یوهمت به العدا و انزلت به سکوت و جبهه منی ^{استی}
 که دل از بر دستن تن صلیف کشفه فانث ولی کل فمه و صانع کل حسه و متقی کل راعه بان
 برنج که در زهر استن آن صلیف مشهور به چاره بمان مسود و بگرد و دهستان دران ترک نفرت و یاری ^{استی}

و دو کشتگان از آن سرور بخت دیشو بند و شصانتت بیستاید و انرا بجز مرز و آوردم و سبب اعراض از دیکران بذات مقتضی
 شجاعت نمودم و طبعی شدم پس قن ریخ را سبله است نمودی و دور فرمودی پس تو سولای بر لغت و صاحب بکری و دستهای بلی
 خدایم هستی فاقبل القوم بجز لول جعل بیت الحسین بیرون الخندق فی طهوره و النار تضطر مر
 فی الحطب و العصب فنادی شهر بن ذی الجوشن با علی صوفه ما حسین العجلت بالنار قبل یوم
 القیامه فقال الحسین من هذا کانه شهر ذی الجوشن فقالوا نعم فقال له یا بنی اعمیه المخرجه
 انت اولی بها صلیت پس که وی از آن منافقان رو بشکر سعادت اثر فرزند ان خیر البشر آوردند و گمرد و جنام بنف اختتام
 آن امام عالی مقام میگردیدند و آتش را در نصب ویزم خندق مشتعل و شعله زن بیدیدند و آتش را در نصب ویزم و خندق
 مشتعل و شعله زن بیدیدند پس شهر بن ذی الجوشن ملعون به جنت ترا و از خود نذا کرد که ای حسین ای شتابی کردی با آتش میش از روز
 قیامت پس حضرت امام علیه السلام فرمود که این کسست شاید که ششتر بگم باشد پس عرض کرد که ای پس حضرت امام
 علیه السلام با و گفت که ای پسران چرا آمده کوسیندان تو سزاوارتر هستی از برای آتش جهنم و رام مسلم بر حویلیه
 ان یومیه لیسیم نضعه الحسین من ذلك فقال له دعنی حتی ارمیه فان العاصی من
 اعدای الله و عظماؤ الجبارین و قلنا اکل الله منه فقال الحسین لا ترمه فانی اکره ان اهداهم
 بالقتال مسلم این عوسج که از اصحاب و فدا داناان امام عالی مقام بوده خواست که تیری بان لعین بزند و نشاند خود کردیم
 پس حضرت او را ازین اراده مانعت نمودند پس مسلم بن عوسج عرض کرد که مرا بگذار و مانعت سفر ما تا تیری بزنم زیرا که مرا
 این از دشمنان خداست و میشود ایان ظالمان است و هر آینه فاد کرده است مرا خدا برقتل او پس حضرت امام حسین
 علیه السلام فرمود که تیر او را مزن زیرا که هر آینه من کرده میدانم که شروع بقتال و جنگ و جدال نمائیم و فی رادیه
 الصدوق و اقبل رجل من عسکر سجد علی فرس له یقال له ابن جویزیه المنزنی فلما نظر
 الی النار تنفق صفق بیده و نادى یا حسین و اعمجاب حسین البشر و ابا النار فقد جعلتموها
 فی الدنیا فقال الحسین من الرجل فقبل ابن جویزیه المنزنی فقال علیه السلام اللهم

ادقه مذا ب الثا ، ف الدنيا فقربه فرسته و القاه في تلك النار فاحترقت و در رویت میخ صدق
علیه السلام در این است که مردی از لشکر عمر بن سعد که او ابن ابی بوبه - مزنی گویند بر او سپ خود کرده متوجه حرم
نبض خشم آن امام عالی مقام گردید پس بر گاه آتش استخوان سوختن و بدست - دست خود زد و نه کرد که ای حسین یا ابن
حسین مژده باد شمارا با آتش بنهم که هر آینه شتابی که در دستها برفت آن در دنیا پس حضرت امام حسین علیه السلام
پرسید این روایت پس عرض کرد که این جویب مزنی است این روایت در حدیث آمده است اما کتمان او را عذاب جهنم
در دنیا پس عمر بن سعد بود و در روی آتش خندان از سر و لب و دست و پاهای من عسکر عمر بن سعد را جل آفر
بغال له تقم ابن حصین الغرانی فنادی ما حسین و ما صحاب حسین اما فرون الی ماء الطرات
ملوح كأنه يطون الحيات والله ما ذقت منه قطرة حتى عد دیو الموت ، ما نفعه ازان از آن
و تفاوت اشترک عمر بن سعد بنیاد روی آنکه از او که او را تیم می نامند بر او سپ خود کرده حضرت یکتا
علیه السلام و القنا آمد پس بر آمد که ای حسین و ای یاران حسین ای بنده اطراف آب فدا که لعان است دشمنانم
از و مویج بنده که سو کند که شما را و آن نمی باید تا جو عذاب است و این طرح بیتانی همیشه فقال
الحسین من الرجل فیصل بن حصین فقال - هذا و ابوه من اهل التار اللهم انشد هل اعطنا
فهذا اليوم فحقه العطش عنی - سقط من زسه و وطئنه اجمل لسنابكها فمات لعنه الله
پس حضرت امام حسین علیه السلام پرسید که کیست این مرد پس گفتند که تیم بن مصعب است پس حضرت امام حسین
فرمود که این و پدرش از اهل آتش هستند باز عذابا یکس این مرد را از تنگی در همین روز پس شکی نبود در آن که است
در جان بیتاب سعادت که از او سپ خود کرده همین انما و با مال سبهاں ستوان شده چشم سنا فف لعنت خذلهم
بر روی پدر او ثم اقبل رجل اخر من عسکر عمر بن سعد یقال له نحن را جتحت من نفس انکذی بهال با
حسین و با طمة ابه حرامه لك من رسول الله ليس لعنك قتلا احسين - هذا الآية ان
الله اصطفى الامم و نوحا دال ابراهيم و ال عمران علی العالمين و راية بعضها من بعض ثم قال

وكتبه ان محمد بن ابي ابراهيم وان العترة الهادية من آل محمد من الرجل بعد اذان مروى
 ان شکر شقادات اشترعه به بگر که انرا محمد شمش بن قیس کند گویند رویشکر امام حسین علیه السلام آورد گفت که ای حسین
 بن فاطمه و حضرت و بزرگی دست و تنه سبب رسول خداست که آن از برای دیگران نیست بس حضرت ای را خاوت فرمود
 که ترساش این است بر آینه خنده آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را از عالیشان بر کنیز و بعضی انبار بر بعضی ظرف و بزرگی
 بخشید بعد از آن فرمود که سوگند که بر آینه خودم ازال ابراهیم است و بدرستی که ما ابعیت رسالت ازال محمد صلوات الله علیه
 هستیم کست این مرد تقبل محمد بن ابراهیم بن قیس الکندی فرغ الحسین علیه السلام را سه ای
 السماء فقال اللهم ابراهیم محمد بن ابراهیم دلا فی هذا لیوم لا تغزاه بعد هذا لیوم ابدنا نعرض
 له عارض فخرج من البسکرتین من سلطان الله علیه عقرها فلذعه نجات بادی العویرة و فی رواية
 اخرى فلسعه عصب علی ذکره سقط وهو یخیف و یقلب علی حبل تکلیس گفته شد که این محمد بن
 اشعث بن قیس کند است پس حضرت امام حسین علیه السلام سر خود را سوی عرش الهی برداشت درگاه فاطمی کاخا
 و عاکر که بار خدا یا مبتلا کن محمد پس اشعث را درین روز بخواری و خدلی که بعد آن هرگز عزت در دنیا و آخرت با ویس اورا
 عارضه عارض شد و بیت اشکر از برای قضا رحمت بیرون رفت چون بقضای حاجت نشست در آن بر و قریب
 بر کماست پس آن عقرش پیش خود را در رک جانش خلاصه و بر منبه و عربان و اصل جنم که در منبه و در راحت دیگر این
 حضرت بر عضو تناسل ملعون کنیز پس چنان بیتاب گشت که بر خاک می پیید و فریاد میکرد و بر خاک خود می غلطه
 و اصل پس ازین طبقات جنم کردید و قالوا فلما رای الحرس یزید ان القوم قد صعدوا علی
 قتال الحسین قال عمر بن سعد ای عمر مقاتل انت هذا الرجل قال ای والله قتالا البسرة ان
 تسقط الرؤس و تطرح الایدی فاقبل المر حتی و رفع من البساسة موهبا هم ارجف من نوس
 الحسین خلیلا فلیلا فقال له مهاجر بن اویس با بن یزید ان القوم قد صعدوا علی
 فاحذره مثل الا فکل و روایت کرده اند که چون عمر بن یزید ریاحی دید که این قوم حفاقا غداره

کرده ابراهیم و اخیار و یوزدیه بنی هبنا و حبسگر کوه است. حدیثی که گفته اند در او قتل او مصمم دارند نیز در عسکری بن سعد بن هبنا هم
 گفت که ای عسکر تو باین مرد جنگ خدای کرد آن سیمیا گفت بی کجاست سوگند چنان جنگ که اسان تر آن این است که سر با بر
 دستها قطع کرد و چون آن سعادت مند از عمر به کرد این کلام استنبه از نزد او آمد در میان لشکر بجای ایستاد و بعد از آن
 ایستاد است. حوزة از حضرت امام حسین علیه السلام فریب نمود و در پیشگاه سعادت است فرزند خیر البشر و کتبت حکمت کرده
 باب خبر نموده پس مهاجرین اوس از او پرسید که یا ابن یزید آیا میخواهی که بر حسین عهدشانی پس او را جواب داد و لرزه
 شدید بر اندامش افتاد فقال له المهاجرون المبرک المبرک واللہ ما رأیت عنک فی موقف قد سئل
 ولوقیل لی ما یجمع الکوفة لما عدتک فما هذا الی اری منک فقال له احرار اللہ احرار نفسی بین
 الجنة والنار فواللہ لا اختلف علی الجنة والنار فواللہ لا اختلف علی الجنة والنار فواللہ لا اختلف علی الجنة والنار فواللہ لا اختلف علی الجنة والنار
 حال او را برین منوال مشاهده نمود گفت که هر چند امر تو مردی نماند و سخن و ستودن ساختن بکنده سوگند باره نود
 معرکه بودم اما بجز حال کاهی از تو مشاهده نمودم و ترا اجتماع ضرب اهل کوفه بیدار شستم پس این حالت است که در
 در تو مشاهده می نمایم پس فرمود که چنان نیست که تو گمان کردی و لیکن خود را میان بهشت و جهنم مردود کرده ام بجز سوگند
 چیز را بر بهشت اختیار نمیکنم اگر چه باره باره کرده شوم ما سوزانیده شوم لیسر ضرب فرسه فاصل الی
 الحسین و بده علی راسه و هو یقول اللهم انی بنت علی بن عبد المطلب و اولیاءک اولاد
 بنت نبتک و قال اللهم جعلت ذکایا من رسول الله اما صاحبک الذی حبستک عن التوجع
 و ما یرتک فی الطریق و جعلتک فی هذا المکان بعد ان دسم خود را بر سره بگذر است هم مردانه است خود را
 باره حضرت و در یافت حضرت سید الشهدا علیه التمجید و التناجی است و در گاه خدای حفظ کنش و پوزش پذیر از افغان ناشایسته
 خود استغفار می نمود و می فرمود که بار خدایا مرا ببند من توبه نموده پس توبه مرا قبول کن و اگر در خود پشیمان شدم و بر کرده خود
 نادانم گشتم و عذر خواه بدر گاه تو آدم پس عذر مرا قبول کن و از گناهان من در گذر که مرا ببند من و لبای دوستان سقریان شر
 برد آوردم و بکنید و ساختم و فرزند آن دختر ترا در رسم و عیادت ختم و چون بجز است حضرت امام حسین علیه السلام رسید بر من کرد

کہ کہ بخت شوم ای فرزند رسول خدا بگفت جگر فاطمه زهرا ستم شریفی که حضرت را از مراجعت باز داشتیم و گدازیم که بسوی حرم مقدس
 بزرگوار خود برابرتو آمدیم و ترا تا اینجا آوردیم و درین مکان بر تو سختیا نمودم و الله لو علمت انفسم یثقون الی ما امری ما کنت
 مفلک الذی برکت و انا قاتلک الی الله مما صنعت فهل توری لی مرد لیک توبه فقال له الحسن
 بتوب الله عليك فانزل قال فانا لک فاهما منی را حلالا اقاتلهم علی ساعه والی النزول
 یول اخراصری فقال له الحسین فاصنع برحمتک الله ما بدالك کما سکنه الکریمی دستم که بر آیتها نشان
 عازم خونریزی تو خواهند شد و با تو چنین خواهد کرد و در کتاب خطایک از حضرت کردم هرگز نیکم دم از او بر کتف کردم و در کاه خط
 توبه می نمایم پس ایا برای من ازین کردار ناشایسته و افعال نابالسته توبه بی مینی پس آن مقتدای جن و بشره نور نظر شافع دور
 و کت جگر ساتی کوشتر از حد و فرمود که آری خدا توبه ترا قبول خواهد کرد و پیش از اسب خود فرود آید پس ای سعادتمند عرض کرد که
 من در حالیکه سوار باشم برای توبه بهتر ام ازیکه پیاده باشم کار را میکنم این قوم عذاب فرار بر اسب خود ساعتی و زخمی شده
 و نقد جان در نصرت و یاری چون تو امامی سپرده و فرود ایام پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که بکن خدا بر تو رحم کند
 چیزیکه در زمین تو آید ما مستقدم امام الحسین لعنهم و یقول یای اهل الکوفه لا مکر الحیل و العبراد
 دعوتهم هذا العبد الضالح اذا قاکم اسلمتموه و اعتمتم انکم قاتلتم انفسکم دونه لکن عدوتم
 علیه لتقتلوه امسکتم بنفسه و اخذتم لکلمه و احطمتمه من کل جانب لتمنوه من التوجه
 الی بلاد الله العریضه قطاکم الا سیر فی ایدیکم لا یملک لنفسه نفا و لا یدفع عنها
 پس آن سعادتمند پیش آن امام عالی مقام پیش در آمد این سزا و عطا و نضایح سیکرد و میفرمود که ای اهل کوفه بر اینده ما در این شما
 بهاتم شما که بان نشینند و در ششم شما که قمار و مبتلا شوند این بنده شایسته بزرگوار طلبیدید که چون نزد شما آید حالت
 و انقیاد او نماید که آن کرده بودید که بر آیتد شما جا بنای خود را بر و نش روی سازند اکنون بر وقت حاجت آوردید تا او را قتل
 و جنگ بگریبان نش زدید و کلو او را گرفتید و از هر طرف بر او هجوم آوردید و او را در سر غده خود کردید تا او را از توجه بسوی بلاد
 وسیع ضابطه دارید پس در میان شما مثل اسیر مبتلا شده میشود آنکه بذات خود نفی برساند و قدرت ندارد که ضرری و نفعی

از ذات خود دفع کرده و بجلا نمره و نساج و حصیته و اهلش را با عبا الفرات اجازت بشربه اليهود و النصارى
و قنوع ینه خنایان را سواد و کلابه و ماهمه تدصرهم العطش بسما خلفتم محقق فی ذریته
لا اسقاکم الله یوم النظماء محفل علیه جال یومونه بالبل فاقبل شی و نفب امام الحسین و آب
جاری ذات را که بودی از آن میراب پیشوند و کلبت خنایان و در آن می مغلطند از دستبایقه داشتید و عیال و اطفال خود را سال او را
تشد لب کذاشتید و آگاه باشید بر آینه تشکیک ایشان را بر خاک انداخته است چون مای بی آب منظر ب و بیتاب سامنته
بدستوگ شکار کردند با فترت از آن غیر خود ^{مصطفی} سنی القدر علیه و اله بعد از خدا شمار آمد روز قیامت یسرب نما به لعذاب شدید
شمار او روز قیامت معجزات و بتها فرماید پس کما نذران نوح مخالف بود و جمله کردند و کذاشتید مای خود نمودند پس از آنی بر گشت
و بخدمت حضرت امام حسین عجلتتم آمده استاد و فادی عمر ملوکا صاحب لوا یکه یاد بر بد آذن مرا بتک فاقا
فرمیدی عمر بنوعسگر الحسین هم بسهم و قال شهید والی عند الامیراتی اول سران محمد بن ابی انصاری اصحابه کلهم
واقبلت الشهامر کالها القطر نضایقی من اصحاب الحسین الا مطایبه من سبهم و قال اصحاب الحسین
بهدیه الرمیة و قتل قتل حضون رجلا و سب با ختر بتمام نشان بر در خود نذا کرد که بی در بد نشان خود را قریب
کن ایس غلام نشان را قریب که در پیشم بیکر تیری در کان کواشت و کجا نباشد که ان امام عالی قدر انداخت و گفت لویای پیید
از برای من بنزد امیر که بر آینه اول کی یک تیر و در شکر حضرت امام حسین عجلتتم سر زده هم پس بیکه فدای آن شفاق است
بسلم و تعدی بر افراتند و تیری شفاق از کان شفاق بسوی ان امام افاق انداختند و خود را بر دلعن لعن و بدت بسبهم
علام بر خاص و عوام ساخته و تیری ایشان شل نظر اب باران رسیده پس از یاران در دلقان آن امام عالی مقام آن کم کسی بود
که از تیری ایشان زخمی و مجروح نگردید و اصحاب حضرت امام حسین عجلتتم سلام ازین تیر تا کم کردید مذکوبینند که درین جبهه
بنگاه کس از اصحاب حضرت امام حسین عجلتتم سلام بر وجه شهادت رسیدند فعند ذلك ضرب الحسین عجلتتم علی
جنته و جعل یقول استند غضب الله علی اليهود و جعلوا له ولدا و اشد غضبه علی النصارى اذ
جعلوه قائلت ملته و اشد غضبه علی الجوسل ذعبد و الشمس و القمر و رونه و اشد غضبه علی